

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مراد تبریزی

۰۷ فبروری ۲۰۲۰

در باره چرائی قدرت گیری جمهوری اسلامی!

در صفوف نیرو های مخالف جمهوری اسلامی ، این پرسش که چرا انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ به سلطه ضد انقلاب جمهوری اسلامی منجر شد ، همواره مطرح می باشد. در ۳۷ سال گذشته در صفوف مخالفان جمهوری اسلامی ، بار ها به این سؤال پاسخ داده شده و هر نیرو و فردی به تناسب موقعیت طبقاتی خود به این موضوع پرداخته و تحلیل خود را ارائه کرده است ، با این حال ، این پرسش هنوز مطرح است. این سؤال به خصوص این روز ها در میان جوانانی که آن دوران را به چشم خود ندیده اند زیاد شنیده می شود.

روشن است که انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ ایران برای رسیدن به پیروزی با توجه به شرایط تاریخی که در این انقلاب رخ داده بود به رهبری طبقه کارگر نیاز داشت ، یعنی رهبری کارگران و انقلابیون کمونیستی که می بایست توده های مردم را سازمان داده و مبارزه آن ها را برای دگرگونی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم پیش ببرند.

اما در آن مقطع نه مردم ما سازمان یافته بودند و نه طبقه کارگر مبارزمان از سازماندهی لازم برخوردار بود. متأسفانه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هم که به اعتبار تحلیل ها و خط مشی انقلابی و سال ها جانفشانی اعضایش در میان کارگران از محبوبیت زیادی برخوردار شده بود ، به دنبال ضربات سال ۵۵ در موقعیت ضعیفی قرار گرفته و رسماً خطوط ستراتیژیک انقلابی خود را کنار گذاشته بود. در واقع این سازمان در مقطع انقلاب سال های ۵۶ - ۵۷ دیگر آن سازمانی نبود که با رستاخیز سیاهکل و با مبارزه مسلحانه به مثابه هم ستراتیژی و هم تاکتیک خود را به مردم شناسانده بود. این واقعیات به دشمنان مردم ما که امپریالیسم در رأس شان قرار داشت امکان داد که بدون این که نظام اقتصادی حاکم دست بخورد و بدون این که ارتش نابود شود، رژیم سیاسی را عوض کنند و برای سرکوب انقلاب زمان بخرند. آن ها این تغییر رژیم سیاسی را پیروزی جا زدند، در حالی که بدون در هم شکستن ماشین دولتی و نابودی طبقه حاکمه ، نمی شد از پیروزی انقلاب سخن گفت.

واقعیت این است که توده ها از سال ۵۶ تظاهراتی را شروع کردند و در سال ۵۷ نیز کارگران شرکت نفت به اعتصاب روی آوردند و با این کار خود منافع امپریالیست ها را به طور جدی به خطر انداختند. دیگر توپ و تفنگ در سرکوب کارگران و زحمتکشان اثرش را هم چون گذشته از دست داده بود. از این رو بود که امپریالیست ها به این نتیجه رسیدند که دیگر تاریخ مصرف رژیم شاهنشاهی به سر رسیده است و برای سرکوب کارگران و زحمتکشان باید

چاره دیگری اندیشید. این بود که خمینی را به جای شاه انتخاب کردند. امپریالیست ها با پول و امکانات تبلیغی وسیعی که داشتند و به کمک مزدوران داخلی شان به حمایت از خمینی برخاستند.

اول خمینی را با ترفندهائی در ایران مطرح و با تبلیغات وسیعی به کمک رسانه های خود از جمله بی بی سی وی را به عنوان رهبر توده ها جا انداختند. سپس وی را تحت حمایت خود و با هواپیمای دولت فرانسه به ایران آوردند تا جایگزین شاه شود. البته خمینی نیز برای فریب توده ها در آن زمان وعده هائی به مردم داد. او فریب کارانه از مجانی شدن آب و برق، از برقراری آزادی و دموکراسی در ایران و حتی آزادی بیان کمونیست ها و غیره سخن گفت و به این ترتیب توهمی در مردم ایجاد کرد.

قرار بود خمینی با مذاکره و بدون دست خوردن به ارگان های سرکوب رژیم شاهنشاهی، قدرت سیاسی را به دست گیرد. اما با حمله بخشی از ارتش به همافران و دفاع و پشتیبانی مردم از همافران و شروع قیام توده ها، سناریوی نوشته شده کمی تغییر کرد. علی رغم مخالفت خمینی با قیام توده ها و اعلام این که "هنوز حکم جهاد نداده ام"، مردم به پاخاسته بودند و بدون توجه به مخالفت خمینی، توده ها قیام را ادامه دادند. به همین دلیل هم ارتش فوراً اعلام بی طرفی کرد و خمینی هم در همان شب قیام اعلام کرد که ارتش دیگر ارتش شاهنشاهی نیست و اسلامی شده است. با بیعت سران ارتش به خمینی، دستگاه تبلیغاتی از پیروزی مردم دم زد. قیام توده ها در نیمه راه ناتمام ماند و بدون این که توانسته باشد دستگاه سرکوب را زیر رو کند، فروکش نمود. به این ترتیب بود که با دسیسه های امپریالیست ها ارتجاع اسلامی به رهبری خمینی سر بر آورد و شرایط برای سرکوب انقلاب ۵۷ مهیا گردید.

بنابراین جوانان ما اگر می خواهند واقعیت چرائی سر برآوردن ارتجاع خمینی از درون مبارزات آن سال ها را بدروستی بفهمند و متوجه شوند که چرا جمهوری اسلامی در ایران شکل گرفت قبل از هر چیز باید بدانند که ایران زیر سلطه امپریالیسم بود و مهم تر این که هنوز هم هست و جمهوری اسلامی در حقیقت آلترناتیو قدرت های امپریالیستی برای سرکوب انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ بود. هر تحلیلی که به این واقعیت بی توجه باشد و بخواد صرفاً نا آگاهی مردم و توهم آن ها نسبت به خمینی را مسبب اصلی این وضع جلوه دهد، روشن است که با واقعیت ارتباطی نداشته و ندارد. مثلاً ما شاهدیم که سازمان اقلیت شکست قیام بهمن (البته در آن زمان آن ها هم از پیروزی قیام بهمن حرف می زدند) را به گردن توده ها می اندازد و از جمله "سطح نازل آگاهی" کارگران را دلیل این امر جا می زند و به روی خود نمی آورد که در حالی که هنوز با "اکثریت" متحد بود با تبلیغات و اعمال خود به نفع خمینی، تا چه حد در متوهم کردن و ناآگاه نگاه داشتن کارگران و هواداران صدیق و انقلابی فدائی و مردم، فعالیت می کرد.

از سوی دیگر اگر پاسخ به چرائی عروج ارتجاع خمینی از اهمیت بزرگی برخوردار است، در همان حال دلائل تحکیم پایه های رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بعد از بر سر کار آمدن هم به همان اندازه با اهمیت است. جوانان ما برای درک تاریخ کشورشان و آن چه بر سر مردم ما آمده، باید هم چنین بدانند که بعد از قیام چه اتفاقاتی افتاد و چه قدرت هائی با "امداد های غیبی" خود، این رژیم را سر پا نگهداشتند و هم چنین چه سازمان هائی در صفوف مردم با تحلیل ها و مواضع شان، عملاً به تحکیم پایه های رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی کمک نمودند.

بعد از قیام، یک وضع شبه دموکراسی ایجاد شد. سازمان ها و نیروهای سیاسی زیادی علناً شروع به فعالیت نمودند. سازمان چریکهای فدائی خلق که با تکیه و عمل به رهنمودهای تئوری مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک در سطح جامعه شناخته شده بود، به دلیل عملکردش بر اساس آن تئوری از محبوبیت میلیونی در بین توده ها برخوردار شده بود. تئورئی که حاصل چهار سال کار فشرده جمعی از آگاه ترین کمونیست های ایران بود. این تئوری در پایان

تحقیقات، مطالعات و بحث های درونی این رفقاء سرانجام به وسیله رفیق ارزنده "مسعود احمدزاده" در کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک"، تدوین و در اختیار جنبش قرار گرفته بود.

اما بعد از قیام سال ۵۷ و با علنی شدن فعالیت های سازمان، به تدریج معلوم شد که سازمان چریکهای فدائی خلق دیگر تعلق خود را به آن تحلیل ها و تئوری و در واقع چریکهای فدائی خلق از دست داده است. معلوم شد رهبری سازمان را عده ای اپورتونیست معلوم الحال با کمک اعضای مؤثر سازمان غصب کرده و به هیچ یک از سنت ها، راه و روش و ادبیات چریکهای فدائی خلق معتقد نمی باشند. رهبری اپورتونیست حاکم، تئوری مبارزه مسلحانه که همه هویت سازمان وابسته به آن بود را نادرست و جدا از توده جلوه می داد. اما به رغم این ادعای غیر مارکسیستی، هم اسم و هم آرم سازمان را در دست گرفته بود.

روشن است در شرایطی که توده ها بعد از قیام به دلیل این که به خواست هائی که برایش انقلاب کرده بودند نرسیده بودند، به هر شکلی که می توانستند مبارزات شان را ادامه می دادند. این مبارزات سازشکاری اپورتونیست های لانه کرده در سازمان چریکهای فدائی و دیگر سازشکاران صف مردم، مثل مجاهدین را در مقابل چشم همگان قرار می داد. در آن سال ها ما شاهد بودیم که چگونه توده ها در ترکمن صحرا، کردستان و آذربایجان به پاخاستند ولی خود را با ارتش شاهنشاهی که حالا اسلامی شده بود و سپاه پاسداران که همین ارتش آن را تعلیم نظامی داده و سازماندهی کرده بود، روبه رو دیدند. اپورتونیست های لانه کرده در درون سازمان و دیگر سازمان هائی که علیه خط انقلابی چریکهای فدائی خلق بودند، در رابطه با مبارزات توده ها چه برخوردی داشتند؟ در کردستان به بهانه این که خمینی ملی است و با امپریالیست ها مبارزه می کند، آن ها را تشویق می کردند که سلاح را به زمین گذاشته و از مبارزه دست بردارند و به خمینی فرصت دهند که مبارزه ضد امپریالیستی را انجام دهد. در زمانی که این دار و دسته برای مواضع به اصطلاح ضد امپریالیستی خمینی هورا می کشیدند، رژیم به اصطلاح ضد امپریالیست، خلق عرب و ماهی گیران بندر انزلی و کارگران بی کار در اصفهان را سرکوب می کرد. اگر به آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی رجوع کنیم، می بینیم که رهبری آن موقع سازمان چریکهای فدائی خلق و اعضای مخفی سازمان، موقع آمدن خمینی به ایران، پلاکارت در دست، به استقبال خمینی رفته بودند و با موضوعی که در اعلامیه ها و مصاحبه ها اعلام می کردند، روشن بود که این ها نیز عملاً فریب خمینی را خورده و رهبری وی را پذیرفته اند.

این سازمان در حالی که برای خمینی آرزوی سلامتی می کرد و از کارگران شرکت نفت می خواست که به سر کار باز گردند- که این درست همان چیزی بود که خمینی و اربابانش می خواستند - عملاً به توهم توده ها نسبت به رژیم جدید دامن می زد. البته به این نیز قناعت نکرده و مبارزات مردم را تقبیح می کرد و عملاً به جمهوری اسلامی اجازه می داد که مردم را بهتر سرکوب کند. مثلاً با وصل کردن قیام مردم آذربایجان به شریعتمداری، نه فقط از مبارزات مردم علیه خمینی پشتیبانی نکرد بلکه آن را تقبیح هم نمود که البته سازمان هائی چون پیکار هم با او شریک بودند. رهبری اپورتونیست سازمان که تئوری مبارزه مسلحانه را رد کرده بود در همکاری با جمهوری اسلامی و مخالفت با نیرو های انقلابی کار را به آن جا رساند که در ۱۹ بهمن [دلو] سال ۵۸، علناً کوشش کرد تا مانع میتینگ تاریخی مهاباد از سوی چریکهای فدائی خلق شود، تنها کسانی که واقعاً به تئوری مبارزه مسلحانه و سنت ها و ارزش های رزمندگان سیاهکل وفادار بودند.

در ادامه این مطلب لازم می دانم به بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد حماسه سیاهکل به تاریخ بهمن [دلو] ۱۳۹۴ نیز اشاره کنم که در آن نوشته اند: "درست در لحظاتی که سازمان ما به یک جریان قدرتمند و با نفوذ با پایگاه وسیع توده ئی تبدیل شده بود، "اکثریت" بزرگترین ضربه را بر سازمان وارد ساخت. اما جناح

انقلابی سازمان یعنی اقلیت در سمت کارگران و زحمتکشان ایستاد و با دفاع از منافع طبقه کارگر و وفاداری به سنت های انقلابی سازمان، زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم به مبارزه آشتی ناپذیر علیه رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ادامه داد!! چه کلمات قلمبه و سلمبه ای!

باید از چنین بیانیه نویسانی پرسید آیا اعمالی که در بالا شمرده شدند و هر کدام در عمل ضربه بزرگی به حیثیت و اعتبار این سازمان وارد ساخت ، همه بعد از انشعاب سازمان به اقلیت و اکثریت رخ داده بودند؟ آیا همه این مواضع، درست در زمانی اتخاذ نشده بودند که همه تشکیل دهندگان این سازمان که هنوز به اقلیت و اکثریت تقسیم نشده بودند ، دست در دست هم علیه تحلیل ها و مواضع چریکهای فدائی خلق گام بر می داشتند؟ بگذارید تنها به چند نمونه اشاره کنم و چون این موضوع مفصل تر از این حرف هاست ، آن را به فرصت دیگری واگذار کنم.

در شرایطی که به دلیل انقلاب، رژیم شاه سرنگون شده و جمهوری اسلامی روی کار آمده بود و همه هواداران و مردم انتظار تحلیل از ماهیت رژیم جدید را لحظه شماری می کردند ، آیا تحلیل نکردن از ماهیت قدرت دولتی و اوضاع مشخص رژیم خمینی صرفاً کار اکثریتی ها بود؟ اکثریتی که هنوز اعلام موجودیت نکرده بود؟ آیا آرزوی سلامتی برای خمینی هم صرفاً کار اکثریتی ها بود؟ اما مگر تاریخش به بهمن [دلو] ۵۸ بر نمی گردد؟ مگر تسلیم ستادهای فدائی به جمهوری اسلامی ، آن هم بدون مقاومت ، مربوط به زمانی نیست که همه آن ها با هم و دست در دست هم برای مواضع به اصطلاح ضد امریکائی خمینی هورا می کشیدند؟ همکاری در خلع سلاح توده ها در گوردستان و گنبد صحرا و یا نسبت دادن مبارزات مردم آذربایجان به شریعتمداری و محکوم کردن آن آیا بعد از انشعاب رخ داد؟ بر هم زدن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در میتینگ تاریخی مهاباد مربوط به چه زمانی بود؟ بنابراین با این که خیانت های اکثریت امر روشنی است و هیچ انسان با وجدانی نمی تواند آن را فراموش کند اما نمی شود همه کاسه و کوزه ها را سر آن ها شکست و به روی خود نیورد که در آن شرایط تاریخی آن هائی که بعد ها در رأس سازمان "اقلیت" قرار گرفتند خودشان چه می کردند! برخی از آن خود رهبر خوانده ها هنوز دل در گرو رفقای اکثریتی خود داشتند و در اولین کنگره خود حتی انشعاب شان از اکثریت خائن را هم "زودرس" خواندند.

بهمن [دلو] ۱۳۹۴